

دکتر پروین دخت مشهور

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

«ماه و خورشید در شعر خاقانی»

چکیده

«ماه» و «خورشید» از دیرباز در شعر و ادب فارسی، جایگاهی مهم و والا داشته و دمخوری خاقانی «شاعر صبح» با صورت‌های فلکی و بیش از همه با ماه و خورشید زبانزد سخن‌شناسان است. نگارنده مقاله، پس از پرداختن به پیشینه اساطیری و بازگفتن برخی باورهای آیینی و فرهنگی ایرانیان و نیز اشاره به پاره‌ای اعتقادات اقوام دیگر در مورد «ماه» و «خورشید»، رد و نشان آن‌ها را در اندیشه خاقانی جستجو کرده است. پیداست که بیان دیدگاه‌های شاعرانه و تصویرهای ذهنی شاعر نسبت به این دو صورت فلکی، با استناد به سروده‌های خود او، مستدل گردیده است.

واژه‌های کلیدی:

ماه، خورشید، خاقانی، عید، صبح، صور فلکی.

«ماه» و «خورشید» از دیر باز در شعر و ادب فارسی، جایگاهی مهم و والا داشته و کمتر شاعر پارسی گوئی است که در بیان احساسات و توصیفات شاعرانه خویش، از این دو شاهد آسمانی بهره نجسته باشد. در میان خیل شاعران پارسی سرا، دمخوری خاقانی، شاعر سرشناس «صبح»، با صورت‌های فلکی - و بیش از همه با ماه و خورشید - زبانزد سخن شناسان می‌باشد. ذهن چالشگر و اندیشه خیال‌پرداز او، به همراه اشرافش بر علوم زمان - از جمله نجوم - موجب و مایه آفرینش استعارات، تشبیهات و تصویرهای بدیع و بکر می‌گردد.

در این مقاله، نگارنده، پس از پرداختن به پیشینه اساطیری و باز گفتن برخی باورهای آیینی و فرهنگی ایرانیان و نیز اشاره به پاره‌ای اعتقادات اقوام دیگر در مورد «ماه» و «خورشید»، ردّ و نشان آنها را در اندیشه و شعر خاقانی جستجو کرده است. پیداست که در این بررسی و نیز هنگام بیان دیدگاههای شاعرانه و تصویرهای ذهنی شاعر نسبت به این دو صورت فلکی، به سروده‌های خود او استناد جسته و سخن خود شاعر را گواه ادعا و استنباط خویش قرار داده است.

ماه «مه، قمر»

ماه، نزدیکترین و مانوس‌ترین سیاره به زمین و ساکنان آن است و بعد از خورشید، بیش از همه اجرام آسمانی، بر زندگی، تفکر و خیالپردازی انسان، تأثیر گذاشته است. از لحاظ نجومی «قمر» سیاره تابع زمین است.

مدت زمان حرکت وضعی آن، یعنی $۲۷\frac{1}{۳}$ روز و بنابراین همواره یک طرف ماه به سوی زمین می‌باشد.

ماه در اساطیر کهن ایران نقش مهم و برجسته ای دارد. در آیین زردشتی، ماه پاسدار ستوران است و روز دوازدهم هر ماه شمسی، به نام او «ماه روز» نامیده شده است. «در بسیاری از نقاط ایران و بخصوص در نظر عامّه، خورشید و ماه، زن و مردند و دلدادۀ یکدیگر. لگه‌های چهره ماه، اثر دست خورشید، که از روی حسادت، دست گل آلود خود را بر صورت او کشیده است. قدما معتقد بودند که نور ماه، جامۀ کتان را

سوراخ می کند و همچنین چون دیوانه چشمش به ماه افتد، آشفته گیش افزونتر می شود.» (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ماه)

در میان دیگر اقوام کهن نیز به ماه - چون خورشید - توجه ویژه ای شده است. هندیان نصف هر ماه را روزه می گرفتند و بعد از طلوع ماه، طعام و شیر خالص می خوردند و در این حالت به ماه نگریسته و حواجی خود را از او می خواستند و در حضور بت ماه، به رقص و آواز مشغول می شدند. در نجوم یونان باستان، تقسیم بندی جهان به دو قسمت: «تحت فلک ماه» و «فوق فلک ماه» انجام یافته است و در نجوم پهلوی سی روز از برج را «ماه» می گفته اند.

در فکر و شعر خاقانی، «ماه» - چون خورشید - پر کاربرد و زیبایی آفرین است. شاعر آسمان نگر، گرچه ماه را در ترکیبهای مختلف چون «ماه چهارده»، «ماه چار هفته»، «ماه مزور»، «ماه مقنع» و ... به کار برده، اما توصیفات و تشبیهات تحسین برانگیزش از «هلال ماه» گویای توجه ویژه و کشش درونیش به این نمود خیال انگیز و زودگذر عروس آسمان می باشد. شاید راز این جاذبه در پیدایی و پنهانی «ماه نو» است که خاقانی را شیفته و مشتاق آن کرده؛ چه رسم شیدایی بر این است که هرچه مطلوب و معشوق کمتر در دسترس و دیدرس باشد، شوق و تمنای عاشق افزونتر می شود. حافظ هم فرموده است:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو

ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست

(دیوان حافظ، ۲۲)

جستجوی مشتاقانه و همه گیر «هلال ماه نو» در شب اول شوال، که نشانه به سر رسیدن ماه روزه و اعلام عید است، می تواند دلیل محتمل دیگری بر توجه شاعر، به این صورت ویژه ماه باشد. بخصوص که در اغلب موارد «ماه نو» و «هلال» را به گونه ای با «عید» پیوند می دهد. در بیت زیر، «هلال ماه» را به «ع» عید تشبیه می کند:

داغی است بر جبین سپهر از سه حرف عید ماه نو، ابتدای سه حرفست، بنگرش

(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸، ۲۲۱)

در بیت دیگر، ارتباط «ماه نو» و شب عید را چنین تصویر می کند:

ماه نو دیدی و در روی مه نو، شب عید لعل می با قدح سیم برآمیخته‌اند

(دیوان خاقانی، ۱۱۶)

در بیت زیر، ضمن حفظ پیوند «هلال» و «عید»، خم گیسوی یار را به «هلال ماه نو» تشبیه نموده و برآمدن آن را برای جان شیفته عاشق، نشانه آمدن عید می‌داند:

طره منشان، کز هلال عید جان بر ساختند طیره منشین، کز جمالت عشق لشکر ساختند

(همان، ۱۱۶)

در جای دیگر، «ماه نو» را در شب عید، «طراز گردون» می‌نامند:

مه طرازیست به دست چپ گردون شب عید نقش آن گویی از شوشتر آمیخته‌اند

(همان، ۱۱۸)

در سروده‌ای بسیار زیبا و پر تصویر، «هلال ماه» را به «نیمه جام جم»، «طغرای سلطان عید»، «شاخ گوزن»، «طاس پرچم»، «عین عید»، «ابروی زال زر» و «منقار طاووس» مانند کرده:

عید است و پیش از صبحدم، مژده به خمّار آمده

بر چرخ دوش از جام جم، یک نیمه دیدار آمده

عید آمد از خلد برین، شد شحنه روی زمین

هان! ماه نو، طغراش بین، کامروز در کار آمده

کرده در آن خرّم فضا، صید گوزنان چند جا

شاخ گوزن اندر هوا، آنک نگونسار آمده

پرچم ز شب پرداخته، مه، طاس پرچم ساخته

بیرق ز صبح افراخته، روزش سپهدار آمده

بر چرخ بگشاده کمین، داغش نهاده بر سرین

ها! عین عید آنک بین بر چرخ دوار آمده

عید همایون فرنگر، سیمرخ زرین پرنگر

ابروی زال زرنگر، بالای کهسار آمده

گیتی ز گرد لشکرش، طاووس بسته زیورش

در شرق رنگین شهیرش، در غرب منقار آمده

(همان، ۳۸۸)

منظره نشان دادن «ماه نو» با سرانگشت، که رسمی دیرین و متداول در شب عید
رمضان بوده - و هنوز در روستاهای کشورهای رایج است - خاقانی را بر آن داشته که
«ماه» را «نون» و «انگشت» را «قلم» تصویر کند:

ماه و سرانگشت خلق، این چو قلم، آن چو نون

خلق چو طفلان نو، شاد به نون و القلم

(همان، ۲۶)

آمیختن «نون و القلم» را با «ماه نو» در جای دیگر، چنین می بینیم:

چرخ را نشرة نون و القلم است از مه نو

کان همه سرخی در باختر آمیخته اند

(همان، ۱۱۸)

هنگام روی آوردن به مدح، «عید» را، غلامی حلقه بگوش معرفی می کند که در خدمت
ممدوحش، خاکساری می نماید و پیداست که حلقه غلامی عید، «هلال ماه نو» می باشد:

عید از هلال حلقه بگوش آمدست از آنک

بر بندگی شاه نوشتند محضرش

(همان، ۱۲۶)

شاعر حساس و نازکدل شروان، در هنگامه هجوم غمها، نه تنها زیبایی ماه را باور
ندارد، بلکه آن را نشتی خون ریز می بیند که شفق خونین را در طشت آسمان جای
داده است:

نیشتر، ماه نو و خون، شفق و طشت، فلک

طشت و خون را به هم از نیشتر آمیخته اند

(همان، ۱۱۸)

«طاس سیمایی مه» و «پرچم شب» و یافتن شباهت بین آن دو و «طاس زرین» و «می آتشین»، از دیگر خلاقیت‌های ذهنی خاقانی است:

طاس سیمایی مه بافته بر پرچم شب

طاس زر با می آتش گهر آمیخته‌اند

(همان، ۱۱۷)

در همین سروده، به قرینه سازی «ماه نو در شفق» و جام سیمین و شراب ارغوانی پرداخته و تصویر را به گونه‌ای می‌نگارد که خواننده، هم به شباهت «ماه نو» و «جام»، از یک سو و «شفق سرخ» و «شراب» از سوی دیگر پی می‌برد و در عین حال، به همزمانی این دو صحنه می‌اندیشد. عاشق باده نوش، در غروب سرخ رنگ اول ماه، بر بساط میگساری، در آن واحد، دو چشم انداز را شاهد است:

ماه نو در شفق و ماه و شفقشان می و جام

با دو ماه و دو شفق، یک نظر آمیخته‌اند

(همان، ۱۱۷)

در بیتی دیگر و از نظرگاهی دیگر، «ماه نو» را در باریکی، با «لب یار» و «رشته جانش» یکسان می‌بیند:

ماه نو دیدی، لب ت بین، رشته جانم نگر

کاین سه را از بس که باریکند، همبر ساختند

(همان، ۱۲)

یافتن شباهت بین «برآمدن صبح از کوه» و «برآمدن ماه نخست از چاه» و نیز تشبیه «پیدایی ماه در صبح» به «پیدایی دم ماهی از آب»، حکایت از گستره خیال‌پردازی شگفت‌انگیز خاقانی و بیانگر زلالی و شفافیت ذهن وی است که همواره به مظاهر پاکی، سپیدی و روشنایی پیوند خورده است:

صبح برآمد ز کوه، چون مه نخشب ز چاه

ماه برآمد به صبح، چون دم ماهی ز آب

(همان، ۴۱)

در جای دیگر، «ماه نخشب» را، پدیده‌ای ساختگی و مزور برای اقران حسود و ناموافق خود، به کار برده و تلویحاً خویش را «ماه راستین» می‌داند. او در این مفاخره، خود را فروزنده آسمان ادب و شمع جمع می‌خواند:

چون ماه نخشبند مزور از آن، چو من

انجم فروز گنبد هر انجمن نیند

(همان، ۱۷۴)

پرورش شاعر در دامان مادر ترسای نو مسلمان، موجب آشنایی و الفتش با اصطلاحات و باورهای ترسایان گشته و جای پای این انس و آشنایی بر جان نشسته، در جای جای دیوانش، قابل ردگیری می‌باشد. «ماه نو» را چون «نیمه قندیل عیسی» و «حلقه‌های موج دجله» را چون «زنجیر مطران» دیدن، نمونه‌های جالب بر توجهش به نمادهای مسیحیت و گره زدن آنها به «هلال ماه» می‌باشد:

ماه نو را نیمه قندیل عیسی یافته

دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده‌اند

(همان، ۹)

سلطه و اشراف شاعر به باورهای مردمی، ذهن وقادش را به یافتن شباهت بین «ماه نو» و «نعل در آتش نهاده» سوق می‌دهد:

گفتی که نعل بود در آتش نهاده، ماه

مشهور شد، چو شد، زن دود افکن از سرش

(همان، ۲۱۵)

گذر بی‌امان عمر و ناپایداری زندگی و جوانی، در نظر خاقانی، به کاهش تدریجی، «ماه کامل» یا «ماه دو هفته» می‌ماند:

عمر بکاهد چو زود دو هفته گذشت

عمر را جز به مه مثل منهد

(همان، ۱۷۱)

بعد از توجه مکرر به «ماه نو» و «هلال ماه»، گاهی هم به قرص کامل ماه، نگریسته و آن را چنان که می‌خواستند، در شعرش عرضه نموده است. در چشم خاقانی، «آسمان کبود»، «خوانی گسترده» برای «رهروان شب» می‌باشد. در این خوان تیره و ظلمانی، «قرص ماه»، «قرص نان» و اختران درخشان، «نان ریزه»هایی هستند که شبروان را به خویش می‌خوانند:

چرخ سیاه کاسه، خوان ساخت شبروان را

نان سپید او، مه، نان ریزه‌هاش، اختر

(همان، ۱۸۶)

خورشید

«هور»، «خور»، «شید»، «آفتاب»، «مهر» و «شمس»، نامهای دیگر خورشید است. در هیأت قدیم، خورشید ستاره‌ای است که بر گرد مرکز عالم و زمین می‌چرخد و در هیأت جدید، جسم مرکزی منظومه شمسی و از نظر دسته‌بندی، خورشید از نوع ستاره می‌باشد. «نقطه اوج خورشید را «رأس السرطان» و نقطه حضيض آن را «رأس الجدی» گویند. خانه آفتاب، برج اسد و قوت او در آنجاست.» (یاحقی، ۱۳۷۵، ۱۸۵)

«خورشید نام یکی از ایزدان مزدیناست که در بخشهای اوستا از آن سخن رفته است و فرشته فروغ و روشنایی مهر و با صفت «تیز اسب» معرفی شده است. چنانکه از اوستا برمی‌آید، خورشید غیر از مهر است ولی از قدیم این دو با هم مشتبه و خورشید با فروغ مقدس آن، جاودانی شمرده شده است... در تاریخ کهن ایران نیز خورشید از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار بوده است. در اعیاد، گردونه خورشید را می‌گرداندند. کوروش لشکریان خود را به عادت قدیم، پس از برآمدن خورشید حرکت می‌داد... خورشید در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت بالای چادر شاهی و حتی بر روی درفش شاهان قرار داشته است...» در اسلام هم، خورشید در شمار مطهرات می‌باشد و سوره نود و یکم قرآن، به نام «الشمس» موسوم و با سوگند به آن آغاز شده است. در شعر فارسی، خورشید مظهر قدرت، عظمت، بلندمرتبگی، درخشندگی، زیبایی، گرمادهی، سخاوت و خیر و برکت می‌باشد.

خاقانی «شاعر صیح» است و «شاعر آفتاب» و گستره کاربردش از خورشید حیرتانگیز و بی‌همتا می‌باشد. یکی از موارد جالب و نظرگیرش از به کارگیری خورشید و آفتاب، قصیده‌ای در مدح قزل ارسلان، فرمانروای آذربایجان می‌باشد. این قصیده با ردیف «آفتاب» و با مطلع:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد، دیگر آفتاب

(همان، ۳۸)

سروده شده و گویای توجه فوق‌العاده‌اش به خورشید و آفتاب و گواهی است بر قدرت تحسین‌آفرینش در کشف شباهت‌ها و آفرینش صحنه‌ها و تصویرهای بدیع. علاوه بر این، او در سراسر دیوانش، ترکیبات وصفی و کنایه‌ای فراوان از «آفتاب» و «خورشید»، ساخته و به کار برده است. از جمله:

– خورشید آسدوار: برج اسد، خانه خورشید است و قوت او در این خانه می‌باشد. شاعر، ممدوحش را «خورشید آسدوار» می‌خواند تا نهایت قوت، دلیری و درخشندگی او را بنمایاند:

خورشید آسدوار بیابم بهرام زحل ستان بینم

(همان، ۲۶۸)

– رومی زن رعنا: روشنایی و زیبایی خورشید، خیره‌کننده و هوش‌رباست و خاقانی او را «رومی زن رعنا» می‌نامد تا سپیدی، درخشندگی و رعنایی زیبارویان را، یک جا و یک باره عرضه نماید:

گرچه زان آینه، خاتون عرب را در پس آینه، رومی زن رعنا بیند

(همان، ۹۵)

– شاه اختران: خورشید شاه ستارگان و سلطان بلامنازع آسمان می‌باشد:

تا غبار از چتر شاه اختران افشاندند فرش سلطانش در برتر مکان افشاندند

(همان، ۱۰۷)

و نیز:

موکب شاه اختران، رفت به کاخ مشتری / شش مهه داده ده مهش، قصر دوازده مهی

(همان، ۴۲۲)

- دست موسی: تشبیه خورشید و آفتاب به «دست موسی»، بر سپیدی، درخشندگی و عظمت معجزه‌آسای خورشید تأکید کرده و به هبوط خورشید در میزان هم نظر دارد:

برآرد ز جیب فلک دست موسی / زر سامری نقد میزان نماید

(همان، ۱۳۰)

و در ادامه بیت فوق، دو بیت دیگر می‌آورد که باز هم به هبوط خورشید در میزان و نیز در فلک چهارم بودنش و همچنین به همخانگی‌اش با عیسی، اشاره می‌کند:

نه خورشید همخانه عیسی آمد / چه معنی که معلول میزان نماید
فلک طفل خویی است کاندرا ترازو / ز خورشید نارنج گیلان نماید

(همان، ۱۳۰)

- خنگ صبح: «تیز اسب» گردون، را در بیتی دیگر، «خنگ صبح» می‌نامد:

در ده رکاب می که شعاعش عنان زنان / بر خنگ صبح، برقع رعنا برافکند

(همان، ۱۳۳)

- زردپاره: گاهی هم، خورشید در نظر خاقانی، تکه پارچه زردی است که بر کتف کبود آسمان - همچون نشان زرد بر جامه یهودیان - نقش بسته است:

گردون یهودیانه به کتف کبود خویش / آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

(همان، ۱۳۳)

- سلطان یک سواره: در بیت زیر، «تیز اسب» اوستا را «سلطان یک سواره» گردون

می‌نامند که برای راندن برودت و تیرگی، به جنگ زمستان می‌شتابد:

سلطان یک سواره گردون به جنگ دی

بر چرمه تنگ بندد و هرآ برافکند

(همان، ۱۳۶)

و در بیت دیگر، خورشید را «شاه یک اسبه» خطاب می کند:

شاه یک اسبه، بر فلک، خون ریخته دی را، نیست شک

آنک سلاحش یک به یک، بر قلب هیجا ریخته

(همان، ۳۷۹)

– طاووس آتشین پر: در نقشبندی خیال خاقانی، آسمان قفسی آبگون و خورشید،

طاووسی آتشین پر است که از پر گشودنش بر آفاق آذین می بندد:

در آبگون قفس بین، طاووس آتشین پر

کنز پر گشادن او، آفاق بست زیور

(همان، ۱۹۱)

شاعر ساحر، در دو بیت زیر، حرکت نجومی یکساله خورشید را از برج حمل به حوت

و آغاز دوباره حرکتش را از حمل، به گونه ای معمّوار چنین مورد اشاره قرار می دهد:

از حرف صولجان فش، زیرش دو گوی ساکن

آمد چو صفر مفلس، در صفر شد توانگر

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد

کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقرر

(همان، ۱۹۱)

دانش نجومی و حضور ذهن خاقانی در بکارگیری دانسته ها و محفوظاتش اعجاب آور

و تحسین برانگیز است. در دو بیت اخیر، منظور از حرف صولجان فش، حرف «یا» و

مقصود از دو گوی ساکن، دو نقطه زیر «یا» می باشد و نیز به این امر که «یا» نشانه

«حوت»، آخرین برج و «صفر» نشانه «حمل»، اولین برج است، نظر دارد. خورشید، مسافر یکساله ای است که در آخرین منزل، یعنی حوت، صفروار و مفلس شده است؛ اما همین نقطه شروعی مبارک و توانگرانه در پی دارد که با رفتنش به «حمل»، یعنی آغاز بهار، آشکار خواهد شد.

- شاهدِ طارمِ فلک: زیبایی و درخشش خورشید، «او را شاهد طارمِ فلک» نموده است. این زیبا روی آسمانی، با پایان یافتن شب، از دست دیو هفت سر شب رهایی یافته و به شکرانه این رهایی، اشعه زرتینش را که چون سکه‌های طلای ناب، ارزشمند است نثار هر روز و دریچه می‌نماید:

شاهدِ طارمِ فلک، رست ز دیو هفت سر

ریخت به هر دریچه، اِفْجَه زَر شش سری

(همان، ۴۱۹)

- خورشید کسری تاج: در سروده‌ای در مدح جلال الدین محمدشروانشاه اخستان بن منوچهر، ترکیب اخیر را به گونه ای بکار می‌برد که هم خورشید و هم ممدوح خورشید گونه و تاجدارش، منظور نظر واقع می‌شود:

خورشید کسری تاج بین، ایوان نو پرداخته

یک اسبه بر گوی فلک، میدان نو پرداخته

(همان، ۳۸۷)

- آتشین کاسه:

آن آتشین کاسه نگر، دولا ب مینا داشته

این آب کوثر کاسه تر، و آهنگ دریا داشته

(همان، ۲۸۴)

- یوسف گردون نشین: با آوردن این ترکیب، خورشید را از نظر زیبایی به یوسف و از لحاظ آسمان نشینی، به عیسی مانند کرده است. این شاهد یوسف وش، که همخانه عیسی است، در برج «دلو» فرود آمده است:

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم قرین

در دلو رفته پیش از این، تلخاب دریا ریخته

(همان، ۳۷۹)

- یوسف زرین رسن: با تشبیه خورشید به یوسف و تلمیح به داستان یوسف - زلیخا و با تصویرگری اشعه‌های زرین آفتاب که به سان طنابی طلاپی، او را از چاه دی ماه نجات داده است، حدّ اعلاّی هنر شاعر به نمایش گذاشته می‌شود:

از چاه دی، رسته به فن، این یوسف زرین رسن

وز ابر مصری پیرهن، اشک زلیخا ریخته

(همان، ۳۷۹)

- زرین صدف: در بیت زیر، خورشید به صدف زرین، ابر به نهنگ و دانه‌های باران به لؤلؤ لالا تشبیه شده است:

باز از تف زرین صدف، شد آب دریا بیخته

ابر نهنگ آسا ز کف، لؤلؤی لالا ریخته

(همان، ۳۷۹)

- سلطان چرخ: در بیتی دیگر، خورشید را در هنگام غروب، «به اسبی» مانند کرده که در جمع سیّارگان، «سلطان چرخ» بوده و عنان به مغرب کشانده است. با این توصیف، بار دیگر توجه تلویحی شاعر به عنوان اوستایی خورشید، یعنی «تیز اسب» نمایان می‌شود:

دوش چو سلطان چرخ، تافت به مغرب عنان

گشت ز سیر شهاب، روی هوا پرستان

(همان، ۳۵۰)

- لعاب گوزن: تشبیه نخستین پرتو آفتاب به لعاب گوزن از دیگر کاربردهای شاعر است:

بر کوه چون لعاب گوزن اوفتد به صبح

هووی گوزن وار به صحرا برآورم

(همان، ۲۴۳)

- خنجر زر:

صبح از حمایل فلک، آهیخت خنجرش

کیمیخت کوه، ادیم شد از خنجر زرش

(همان، ۲۱۵)

برقع زر: شخصیت بخشی به صبح و مانند کردن آفتاب به «برقع زر»ی که رخسار شاهد صبح را پوشانده، تصویری بدیع و زیبا می‌باشد که گواه وسعت دامنه خیال‌پردازی خاقانی است:

رخسار صبح را نگر از برقع زرش

کز دست شاه عید جانہ عیدیست در برش

(همان، ۲۲۱)

- عود سوخته: استفاده از ترکیب «عود سوخته»، برای خورشید و مخصوصاً در

تقابل با دندان سپید کردن، کاری بکر و بی‌سابقه است:

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد

چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش

(همان، ۲۲۱)

صاع عید: در ادامه بیت پیشین، بیتی می‌آورد که در آن با تلمیحی ظریف، خورشید را به صاع عید تشبیه می‌کند:

مرغ سحر شاعت از آن زد چو مصریان

کان صاع عید دید بیار سحر درش

(همان، ۲۲۱)

- چتر زرین:

چتر زرین چون هوا بگرفت گویی بر فلک

عکس شمشیر شد سلطان نشان افشاند/اند

(همان، ۱۰۶)

خاقانی، علاوه بر کاربرد جداگانه «ماه» و «خورشید»، گاهی، بسیار استادانه، این دو دلدادۀ آسمان را در کنار هم و در یک بیت می‌آورد:

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند

ماه نو را چون حمایل جفته پیکر ساختند

قرص خور مصروع از آن شد کز حمایل باز ماند

کان حمایل هم برای قرصه خور ساختند

(همان، ۱۱۲)

و نیز:

در تتق آفتاب چون مه نو دید

صبحدم از اختران نثار زر آورد

(همان، ۱۴۸)

همچنین:

شام مشعبد نمود حقه ماه و به لعب

مهرة زرین مهر کرد نهان در دهان

چون سیر زر مهر گشت نهان زیر خاک

ناچرخ زرین مهر کرد پدید آسمان

(همان، ۳۵۰)

در بیت زیر، «خورشید» و «ماه» را دو قرص گرم و سر آسمان معرفی می‌کند:

همین صلا ای خشک پی پیران تر دامن که من

هر دو قرص گرم و سرد آسمان آورده‌ام

(همان، ۲۵۴)

با توجه به شواهد ارایه شده، به این نتیجه دست می‌یابیم که خاقانی، بیش از هر شاعر دیگر به اجرام آسمانی، به ویژه «ماه» و «خورشید»، دل داده و عنایت داشته است و از این بابت، بی‌تردید این شاعر بالانگر و بالانظر سرآمد اقران خویش می‌باشد.

فهرست منابع

- ۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین، ۱۳۶۷، دیوان، دکتر قاسم غنی، بی‌نام، چاپ دوم.
- ۲- خاقانی شروانی، ۱۳۶۸، دیوان، دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ سوم.
- ۳- دهخدا، لغت‌نامه.
- ۴- مصفا، ابوالفضل، ۱۳۷۵، فرهنگ اصطلاحات نجومی ایران، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۵- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم.